



شورش امینی

بهورز خانه بهداشت گلانه شهرستان دیواندره
دانشگاه علوم پزشکی کردستان

من بهورزم

چه فرقی می کند کجای ایران عزیز باشم. هر گوشه اش لبریز شده از سادگی نامم. ساده ام شبیه کپه های سیستان، سبزم سبزتر از شالی های شمال، دست هایم بوی زندگی می دهد و در نگاهم شرجی جنوب موج می زند. مانند کوه های زاگرس استوارم، بلوطها هم نام کوچک مرا می فهمند. بهورزم و با تمام سادگی ام شاهکار ارتقای سلامت کشورم. سلام بر تو، که عشق و ایثار در نگاه مهربانت موج می زند.

ای بهورز ای صبور ای مهربانم، ای بهورز تو رویدی تا مروارید را در قلب صدف پیروانی، رویدی تا لذت فشردن دست های پینه بسته سالمندان را احساس کنی و به غریبی لبخندشان احترام بگذاری.

بهورز گمنام ترین ایثارگر عرصه بهداشت است. بهورزان دیده بانانی هستند که همواره بار صد دقیق خویش و با ارتقای سطح دانش خود نگاهبان سلامتی مردمان روستا بوده و هستند.

بهورز یعنی شناسنامه سلامت مردم روستا، بهورز یعنی بانک اطلاعات سلامت مردم روستا، بهورز یعنی وزیر بهداشت روستا،

بهورز یعنی نماینده صلیب سرخ روستا، بهورز یعنی درمان درد مردم روستا، بهورز مشاور خدمت رسان مردم روستا است که رازها، کمبودها و گرفتاری های شان را با جان و دل گوش می کند. همدردی می کند و کوه درد می شود.

او همه مردم را مادر، پدر، برادر، خواهر و مادر بزرگ و پدر بزرگ خود می پندارد.

ایشار بهورز

کندیاری مراهنگام کارم ز خدمت‌ها و رنج بیشمارش ز عشق و خدمت و ایثار بهورز فداکاری و عشق و خدمت او فتاده عشق خدمت در دل او که خورده قرعه خدمت بنامش ندارد عشق دیگر غیر خدمت کند خدمت زجان و دل به بیمار نباشد خدمتش جز عشق و ایمان نصیب کس نگردد این سعادت که باشد کار او به از عبادت اگرچه خدمتش سخت است و مشکل به حق گویم مدبر هم مدیر است دگر کس ساکن آنجا نبودی بود خدمت به روستا افتخارش فرشته سان کند خدمت به بیمار ندارد آرزویی غیر خدمت که این لطف خداوند مبین است نمی‌گویم درمیرض زنی که مرد است کند خدمت به روستا با دلی شاد برایش خدمت خلق افتخار است بود واجب ز کارش قدردانی شود افزون مقام و احترامش کند خدمت به روستا چون فرشته امیدم هست که باشد افتخارش

ز درگاه خدا هست انتظارم ز بهورز گویم و سختی کارش نویسم شمه ای از کار بهورز دهم شرحی ز رنج و زحمت او شده لطف خداوند شامل او بود لطف خدا حسن و مرامش بود کارش سراسر رنج و زحمت به روستا کار او عشق است و ایثار به زن و مرد روستا از دل و جان بود او خدمتش به از عبادت نباشد هرکسی را این سعادت کند خدمت به روستا از ته دل به روستا خدمت او بی نظیر است اگر بهورز در روستا نبودی کمال و دانش و جاه و وقارش گهی دکتر بود گاهی پرستار بود الگویی از علم و نجابت دل بهورز با خدمت عجین است به روستا کار او درمان درد است به نیکی گرشود از خدمتش یاد به روستا رنج و کارش بیشمار است چوهست کارش ز عشق و مهربانی عطایی گفت ز بهورز و مرامش به پیشانی او هست این نوشته نوشتم اندکی از رنج و کارش

مطالبی به منظور قدردانی از زحمات و خدمات ارزنده بهورزان، خدمتگزاران گمنام روستاییان، به خصوص افراد سالمند که قادر به هیچ گونه فعالیتی نبوده و خانه نشین هستند که حیات آن‌ها اول به خداوند یکتا و سپس به خدمات ارزنده بهورز این فرشتگان نجات بستگی دارد.
سروده فخرالدین عطایی

